

شماره دهم

دی ماه

۲۵۳۶

اگرچه از معنی

سال پنجاه و نهم

دوره - چهل و ششم

شماره - ۱۰

تاسیس بهمن ماه - ۲۴۷۷

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی (نسیم)

(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

دکتر علی اصغر حریری

پاریس - فرانسه

امیر تیمور و خواجه حافظ

وقتی که من بنده علی اصغر حریری مقداری از تحقیقات خود را منتشر میکنم در باره شخصیت‌های چندتن از رجال شاهنامه که نتیجه سالها زحمت جانکشی و طاقت شکن بود و ثابت میکردم که شاهنامه تاریخ واقعی ایرانست و افسانه نیست ، برخلاف تصور گروهی از دیپلماسی فرنگستان . در تعجب می مانم و نمیدانم بر چه حس حمل کنم که آقا مجتبی مینوی مانع انتشار آن میشود و بدون هیچ منطق و برهان فتوی میدهد که « اینها همه باطل است و

تا یکنفر فرنگی نگوید ما قبول نداریم !!! « چه کنم علم من اکتسابی است و مانند آقا مجتبی از علم لدنی بهره مند نیستم !

یکی از این فرنگیان پس از پنجاه سال تعلم زبان فارسی کلمه « هزارستان » را در یکی از غزلهای حافظ ب مترادف فرانسوی هزار آوا (Mille voix) ترجمه کرده . و در ایران هر یسوا دی میداند که هزارستان نام بلبل است ! سرپرسی سایکس پس از سالهای دراز اقامت در ایران کتابی نوشته که ترجمه آن بوسیله فخر داعی در ایران منتشر شده و من بارها درباره آن نوشته ام که کتابی است از اصل بیربط و ترجمه ای از آن بیربط تر ! مورخان فرنگی و حتی انگلیسی هم بر همین عقیده اند . معهذاً هنوز می بینم که نویسندگان ایرانی بنوشته های آن کتاب بیربط اشاره میکنند و آنرا سند میدانند . حتی باکمال تعجب مشاهده کردم که استادی مانند جمالزاده هم در پایان مقاله مربوط به حافظ و تیمور از آن نام می برد !

قلم بدینجا رسید و نام حافظ و تیمور بمیان آمد بخاطر آوردم که من هم از مطلب دور افتاده ام و از شاخی بشاخ دیگر می برم . ولی اینها مطالبی است که از بیان آن نتوان گذشت و در حقیقت خارج از موضوع نیست . سخنی از توزوک تیمور میرفت که من آنرا بمساعدت مرحوم توپچی باشی مطالعه کردم و او بزبان و خط او یغوری خوب آشنا بوده ، در کلیه آن کتاب اصلاً نامی از حافظ و شمس الدین محمد ندیدیم . از حافظ قرآن بودنش هم سخنی نرفته بود . همینقدر میتوان گفت که شرح غزوات و لشگر کشیها و جهانگیریهای خود را میداد .

البته از ته دل مسلمان بود و بمسلمانی خود سخت عقیده داشت . هنگامی که قصد حمله به هندوستان کرده بود . دشواری امر را بعرضش رسانیدند که

باید از رودخانه‌ای عظیم گذشت که چنگیز خان از آن عاجز ماند. جواب داد که چنگیز خان کافر بود ولی من که مسلمانم میتوانم از آن بگذرم. این امر محقق است که گذشت و بازماندگانش چندین قرن در آنجا سلطنت کردند. رسم تیمور بر این بود که با مردم شهری که در مقابل او تسلیم میشدند، کاری نداشت و خشونت نمی نمود. ولی وای بر آن شهر که مقاومت مینمود. اینجاست که حکم قتل عام و غارت و تاراج هست و نیست مردم قطعی بود. از مفاد توزوک میتوان چنین استنباط نمود که تیمور واقعاً بمسلمانی خود با تعصب تمام عقیده داشت و خود را نظر کرده حق میدانست بتصور اینکه همه کار او خواست خداست و در راه اسلام و هر که در مقابل او ایستادگی بخرج بدهد در راه رواج دین سد بسته و خویش حلال است از همینجاست که دستور اکید بسپاهیان خود داده بود که باید جان و مال دو طبقه حتماً در امان باشد: عالمان دین و فرزندان پیغمبر، البته وضع اهل هنر و صنعت نیز تا آنجا که مورد نیاز باشند کمایش مراعات میشد.

اصفهان یکی از آن شهرها بود که در این گیر و گذار صدمه بسیار دید و بنا بر متن توزوک پیداست که امیر تیمور از اصفهان و اصفهانیان دلی پر از خشم و کین میداشته.

می بینیم که محتویات کتاب «منم تیمور جهانگشا» با توزوک تیمور حتی از دور هم مطابق نیست. الا در موارد قتل و غارت شهرهای مفتوح آنهم نه بآن شقاوت که در کتاب مذکور آمده. بنا بر این لذت بردن امیر تیمور از مشاهده فوران خون مردی سربریده تا ارتفاع يك ذرع و نیم بالکل خالی از حقیقت است. علی الخصوص که این روایت را بساری راجع به امیر بخارا

می آورند و باری دیگر راجع به شاه منصور .

داستان آب لیمو خواستن تیمور هم از شاه منصور خالی از حقیقت است اصلا مدرکی هم مربوط به روبرو شدن شاه منصور و امیر تیمور در دست نیست . چنانکه یکی دعوی دارد که امیر تیمور بشاه منصور گفت من از تو آب لیمو خواستم و تو نه فقط آنرا نفرستادی بل بمن ناسزا و دشنام نوشتی و دیگری مینویسد که این را منادی بشاه منصور خطاب کرد در حضور مردم شیراز که از دیدن بریده شدن سر شاه منصور اظهار شعف و شادمانی مینمودند حال آنکه از تواریخ معتمد چنین برمی آید که اهل فارس از شاه منصور هیچ شکایتی نداشتند و هنوز هم مقبره شاه منصور در شیراز زیارتگاه مردم است !

اشکال بزرگ اینجاست که با همه آوازه جهانگیر جهانگیری امیر تیمور تاریخی معتبر در دست نیست که راجع بحیات و اعمال و احوال این مرد مهم تاریخی بتوان به آن اعتماد داشت . هر چه در این باب گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم بافسانه بیشتر میماند تا بتاریخ . کتاب مجعول منسوب به امیر تیمور « منم تیمور جهانگشا » هیچ دارای اصلتی نیست . از طرفی آنرا نوشته شخص امیر تیمور بقلم میدهند . از طرف دیگر آنرا تقریر امیر تیمور و تحریر نظام الدین نامی میدانند و میگویند که کتاب نظام الدین مفقود الاثر است و برخی از مطالب آن در ظفرنامه شرف الدین علی یزدی آمده .

کلیه این روایت ها ضد و نقیض یکدیگرند . جانی سلطان منصور نامی را در میدانی با بند و زنجیر می آورند و امیر تیمور حکایت آب لیمو و دشنامهای او را بر رخس می کشد و امر ببردن سرش میکند . جای دیگر جارچی در میان جماعت این قضیه را به آواز بلند و رسا بگوش مردم میرساند و جلاد بوظیفه

خود عمل میکند - جای دیگر همین سلطان منصور از عتاب پیرزنی متأثر میشود و رگ غیرتش می‌جنبد و بمیدان جنگ امیر تیمور رو می‌گذارد و کار بجائی میکشد که امیر تیمور بسرا پرده زنان پناه می‌برد .

اصلا این سلطان منصور کیست ؟ اگر مراد پادشاه فارس از سلسله آل مظفر است اسم او شاه منصور بود (بکسر حرف ه) چه کلمه « شاه » در نام سلاطین آل مظفر جزء نام است نه عنوان سلطنت و در نام « شاه شجاع » نیز بهمین طور است اگر اشتباه نکنم من بستن عنوان « شاه » را بر نام سلاطین ایران پیش از عصر صفویه در هیچ جا ندیده‌ام پس از اسلام آنان که در ایران زمین صاحب تخت و تاج گردیدند ایشان مانند صفاریان و سامانیان و حتی غزنویان بعنوان امیر خوانده میشدند که به اول نام ایشان گذاشته میشد و عنوان سلطان در آنزمانها بر رئیسان نظمیه داده میشد و چون داو بسلاجویان رسید عنوان امیر مبدل به سلطان گردید و این رسم ادامه داشت تا عصر فترت مغول و تاتار دیگر بعد از آن تاریخ عنوان رسمی کلمه « خان » بود که در آخر نام می‌آمد و این عنوان بقدری مهم بود که بفرمانروای کل انحصار داشت مانند چنگیز خان و حکمرانان جزء را ایلخان میخواندند نه خان مطلق . البته نباید آنرا با اعصار بعدی مقایسه کرد که حتی بنام بنده که سهل است بل بنام گدایان محلت نیز ملحق میشد . و این امر را باید با استعداد ایرانیان در باب ابتذال عناوین منسوب دانست چنانکه در عصر حاضر عنوان « دکتر » جای آنرا گرفته . دیگر امروزها فراش و کفاش و بزاز و رزاز و مشت زن و پشتمال همه عنوان دکتر دارند . حتی تعجب مکنید اگر بگویم که درست مانند عصر قاجاریان که بچه‌ها هم با لقب فلان‌الملک و بهمان‌الدوله بدنیامی آمدند اکنون دیگر هنوز نژائیده دکترند .

من خود تلگرافی دیدم که بمریضی از طهران مخابره شده بود . روزی در کلینیک بییادت آن بیمار رفتم و چون روز پیش عمل جراحی در وجودش اجرا شده بود و خود حال نداشت از من خواست که تلگراف را بگشایم و برایش بخوانم . با کمال تعجب چنین خواندم : دکتر متولد شد ! فوراً بیمار دستها را با آسمان بالا برد و شکر خدا را بجای آورد . پرسیدم لابد این جمله رمز است و حاکی است از خبر خوش . گفت آری ز منم حامله بود عهد بسته بودیم که اگر پسر باشد براه دکتری هدایتش کنیم . از این خبر معلوم شد که نوزاد پسر است !

عرض کردم که راجع بزمان امیر تیمور هیچ کتاب تاریخی نیست که بتوان بآن اعتماد داشت حتی با همه ایمان که در امر تحقیق تاریخی به مارسل بریون دارم درباره امیر تیمور اثر او را در مجموعه‌ای از داستانهای بی اساس و غیر تاریخی میدانم . این روایتها همگی از قبیل داستانهای حسین کرد و قهرمان نامه است با این تفاوت که شخص امیر تیمور تاریخی است و برستی وجود داشته . ولی آنچه از کارهای او نقل کرده اند جز که از طریق تعصب نیست اگر راوی خوشبین بوده همه کار او را ستوده و اگر بدبین بوده او را شقی ترین ستمکار روزگار معرفی نموده . از عهد فترت مغول تاریخ واقعی ایران درست در دست نیست . شاید بموجب آنکه در ضمن یورشها و فتح شهرها و کشتارها و تاراجها و حریقها از کتابخانه‌های ایران جز آثاری اندک برجای نمانده . از حسن اتفاق برخی از کتابهای فارسی عبری ترجمه شده بود و بعدها از آن زبان بفارسی برگردانده اند ولی شك نیست که در این عمل تغییراتی در متن رخ داده .